

# شاهر کودک

• ماهنامه‌ی شاهد کودک

• شماره ۲۴ دی ۱۳۸۶

• بها ۲۵۰ تومان



# به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران  
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان  
سر دبیر: دکتر عباس خامه یار  
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی  
مدیر داخلی: گلдіس حکمی  
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی  
مدیر هنری: علیرضا ذاکری  
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگ امید  
ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری  
امور فنی: آتلیه شاهد

تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶

تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴

دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com

صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۹۱

ناشر: انتشارات شاهد

تهران- خیابان آیت الله طالقانی

خیابان ملک الشعرای بهار شمالی

شماره ۳-تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

چاپ: چاپخانه بلاغ

خیابان شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا

توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳

خاله‌ای که مهربان شد

گره‌ی همسایه

آقای شعر

علمی

قدم به قدم

کلاغ‌های بی سواد

فرار قیل

کیفت پول

حرف شاهد

کربلا

داستان کودکی  
آثار بچه‌ها

نقطه به نقطه

لطیفه

معرفی کتاب  
جدول



تصویر روی جلد: سیاوش ذوالفقاریان

\*مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است

\*مطالب رسیده باز گر دانه نمی شود

\*نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



# گربه‌ی همسایه

● تصویر گر: سیاوش ذوالفقاریان  
● قیصر سربازی

روی دیوار افتاد  
بی خبر یک سایه  
یک میو کرد آرام  
گربه‌ی همسایه

\*\*\*

جوجه‌ی کوچک من  
گوشه‌ی لانه نشست  
جیک و جیکی می کرد  
او دو چشمش را بست

\*\*\*

من کنارت هستم  
تو نترس جوجه‌ی ناز  
معذرت می خواهد  
که میو کرد او باز





# خاله‌ای که مهربان شد

● معصومه ذباح

● تصویرگر: نسیم بهاری

یکی بود، یکی نبود. خاله سوسکه‌ای بود که هیچ کس را دوست نداشت. سرش را بالا می‌گرفت. ابروهایش را لنگه به لنگه بالا می‌انداخت و با فیس و افاده می‌رفت و می‌آمد. نه با کسی حرف می‌زد، نه درد دلی می‌کرد، نه لبخندی روی لبش بود. خاله سوسکه فکر می‌کرد بهتر از خودش کسی نیست. زیباتر از خودش پیدا نمی‌شود و باهوش‌ترین کسی است که توی باغچه زندگی می‌کند.

یک روز سرد پاییزی خاله سوسکه راه افتاد تا به بازار برود. همین‌طور که سرش را بالا گرفته بود و راه می‌رفت، تالایی افتاد توی یک چاله‌ی پر از آب، شالاپ شالاپ. خاله سوسکه آن قدر مغرور بود که داد نزد. هوار نکرد. کسی را برای کمک صدا نکرد. ننه ملخک پر می‌زد تا به لانه‌اش برود که صدای شالاپ شالاپ آب را شنید، خاله سوسکه را دید. پرید و رفت دوستانش را خبر کرد: «کمک، کمک، خاله سوسکه افتاده تو آب، شالاپ و شالاپ!» آقا کفشدوزک دوید و رفت چوب آورد. خانم جیرجیرک پوست گردو آورد. شاپرک خانم یک تکه کاغذ آورد. ننه عنکبوت هم یک طناب محکم آورد، همه با هم کمک کردند و خاله سوسکه را که از بس آب خورده بود نفس‌اش بند آمده بود، نجات دادند.

خاله سوسکه نگاهی به دوستانش کرد، سرش را پایین انداخت، زنبیلش را برداشت و راه



افتاد.

ننه عنكبوت آهی کشید و گفت: «آه، حتی یک تشکر خشک و خالی هم نکرد.» خانم ملخک دست دوستانش را گرفت و گفت: «غصّه نخورید، بیا بید به لانه‌ی من، چای تازه دم دارم، کلوچه‌ی خوش‌مزه دارم، دور هم بنشینید و خستگی‌تان را از تن به در کنید.» صدای خنده و شادی مهمان‌های خانم ملخک توی باغچه پیچیده شده بود که تق تق تق در زدند، پشت در خاله سوسکه بود با یک سبد پر از گل‌های رنگارنگ. خاله لبخند می‌زد؛ یک لبخند قشنگ. بعد با صدای مهربانی گفت: «اجازه می‌دهید من هم به مهمانی شما بیایم؟»



# آقای شعر

• لطفاً خودتان را معرفی کنید!

چون بچه‌ها درباره‌ی همه چیز راحت حرف می‌زنند و می‌توان از نظرهای آن‌ها به خوبی استفاده کرد.

• اصلاً چرا کار هنری انجام می‌دهید؟

چون عقیده دارم که باید از راه هنر به کودکان آموزش بدهیم تا بتوانند برای این سرزمین افرادی فداکار و مفید باشند.

من قیصر سربازی هستم. در شهریور سال ۱۳۵۶ به دنیا آمدم و در رشته‌ی مهندسی عمران - عمران تحصیل کرده‌ام.

• آقای مهندس، پس توی شاهد کودک چه کار می‌کنید؟

من برای بچه‌ها شعر و قصه می‌گویم.

• از کی تا حالا؟

از وقتی که بچه بودم. وقتی به لالایی‌ها و زمزمه‌های مادرم گوش می‌کردم، به شعر علاقه‌مند شدم. من به مادرم و نام شاعرانه‌ی او (افروزه) افتخار می‌کنم. در واقع، او مرا شاعر کرد.

• چرا برای کودکان کار

می‌کنید؟



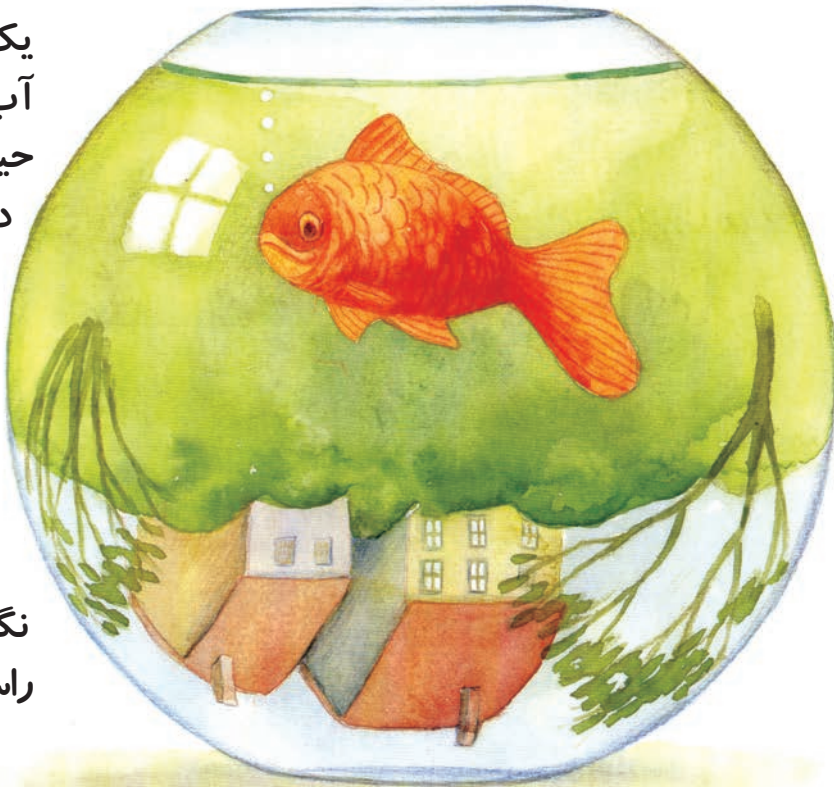


علمی

## چرا تعجب می‌کنی؟؟؟

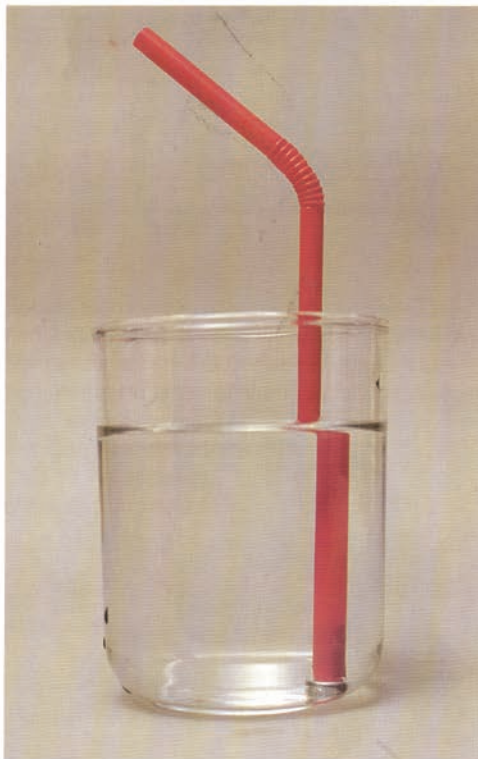
یک لیوان یا یک تنگ گرد را پر از آب کن و روی میز بگذار. بعد یک حیوان اسباب‌بازی مثل شتری که در تصویر می‌بینی، یا یک ماشین کوچک یا هر چیز دیگر را پشت لیوان قرار بده. آن را در مسیر پشت لیوان به حرکت در بیاور. چه اتفاقی می‌افتد؟

شتر در سمت چپ لیوان ناپدید می‌شود! اگر از آن سوی لیوان نگاه کنی، می‌بینی که شتر از سمت راست می‌آید و در سمت چپ ناپدید





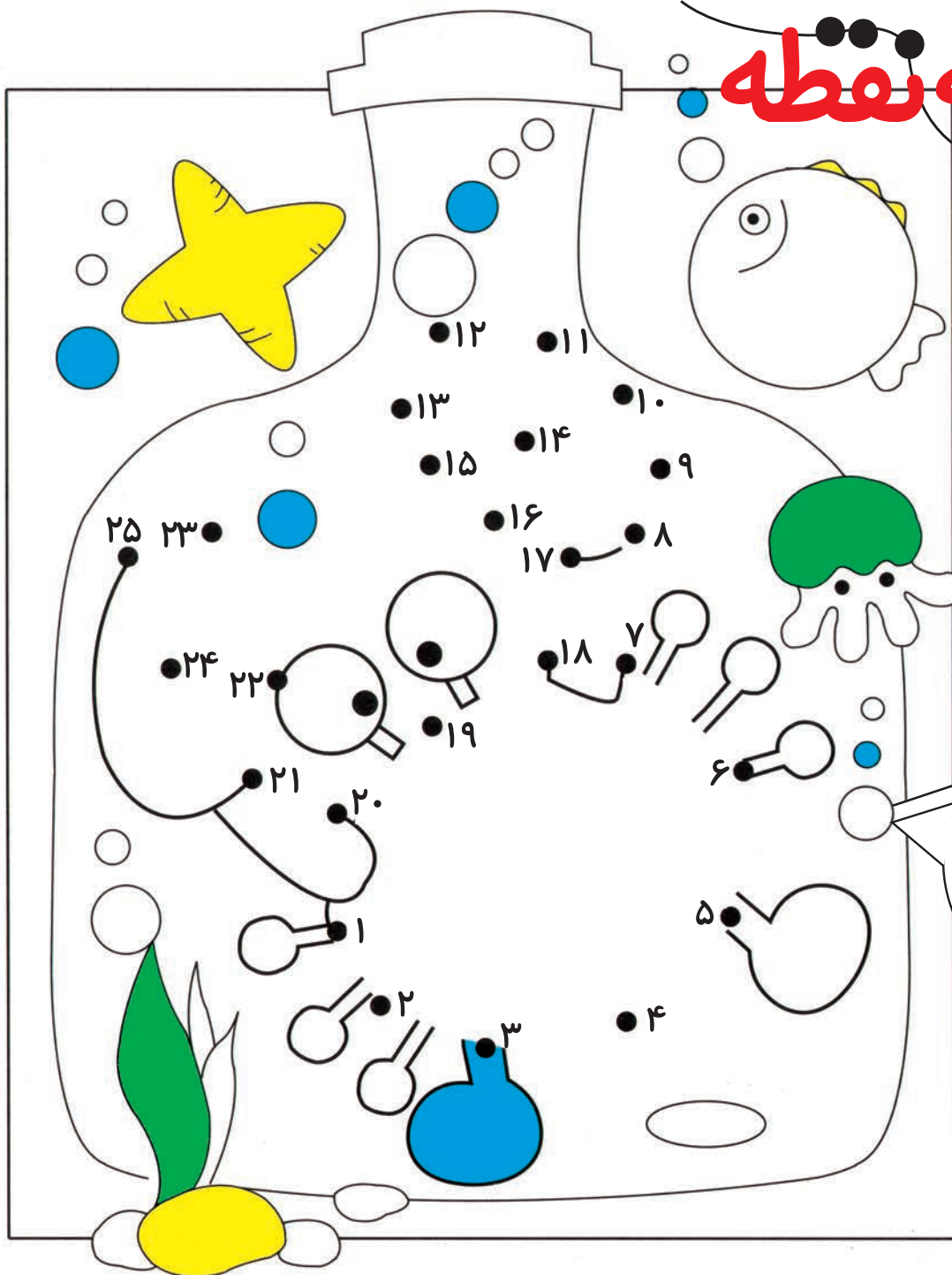
لیوان‌های گرد همه  
چیز را وارونه نشان  
می‌دهند!



می‌شود. آب و لیوان هر  
دو شفاف هستند؛ ولی  
هر کدام، بسته به شکل  
ظاهری خود، چیزی را که  
از آن سوی آن‌ها دیده  
می‌شود، تغییر می‌دهند.  
عینک‌ها، عدسی‌ها و  
دوربین‌هایی که برای  
دیدن فاصله‌ی دور به کار  
می‌روند، به همین صورت  
عمل می‌کنند.  
اگر یک قاشق یا یک نی  
مخصوص نوشیدنی را در  
یک لیوان آب بگذاری، به  
نظر می‌رسد که قسمتی از  
آن شکسته است.

بطا بطا بطا

به ترتیب عدد هارابه  
هم وصل کن و بعد  
تصویر را رنگ کن!



کمک، کمک، من را از  
داخل این بطری بیرون  
بیاورید!



# قدم به قدم

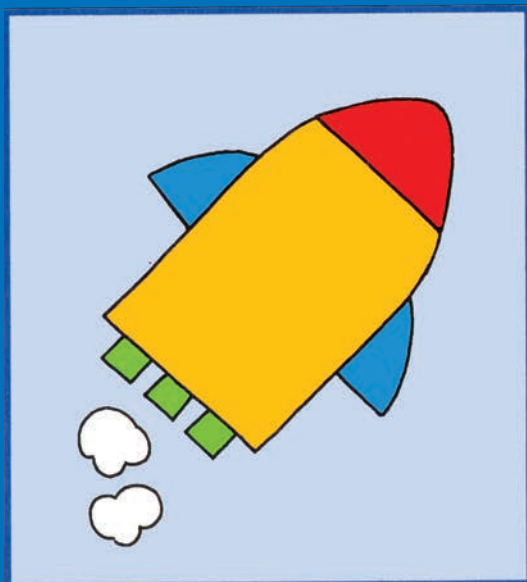
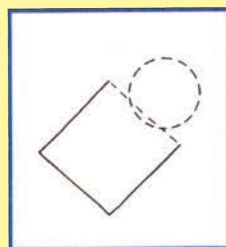
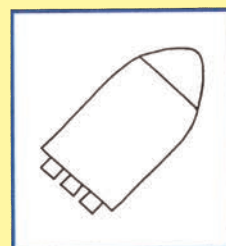
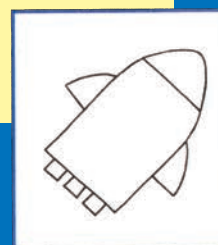
مریم حریمی

موشک وسیله‌ای است  
که در جنگ‌ها از آن  
استفاده می‌شود.

با این وسیله‌ی  
خطرناک سربازان  
صدام به شهرهای  
زیادی از کشور  
عزیزمان حمله کردند.

شهری مانند دزفول  
به شهر هزار موشک  
معروف است.

اگر می‌خواهی نقاشی  
کردن موشک را  
درست یاد بگیری،  
تمرین‌های این صفحه  
را با دقت انجام بده!

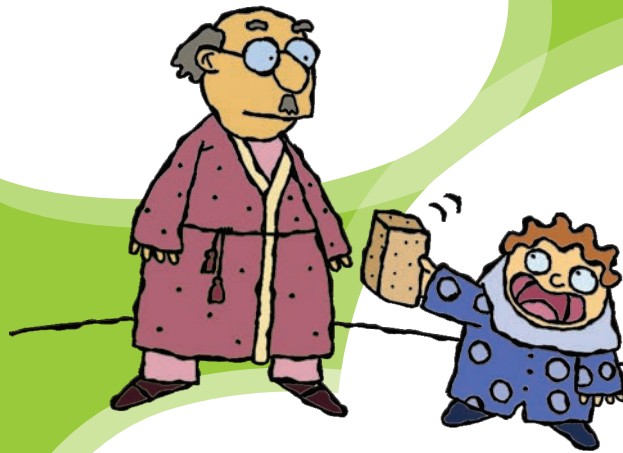


# لطیفه

تصویرگر: بهاره زارع

## روزنامه

پدر: «نبات جان، من گفتم برو روزنامه بخر، تو رفتی پاره آجر آوردی؟»  
نبات: «چی کار کنم؟ آقای فروشنده گفت همان رویی را بردار!»



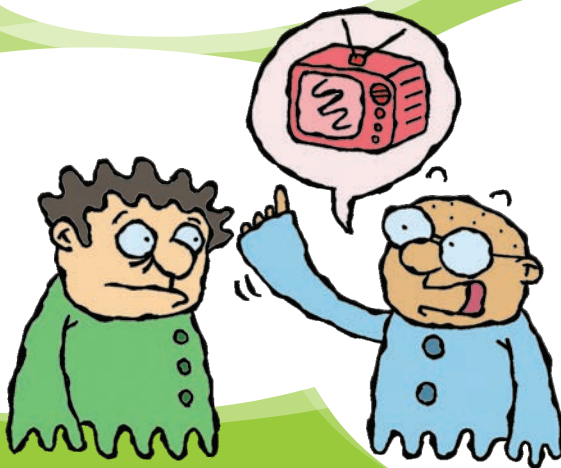
## شنا

یک نفر در آب افتاده بود و داد می‌زد: «کمک! من شنا بلد نیستم.»  
یک نفر دیگر از آن جا رد می‌شد و گفت: «چه خبر است؟ من هم تنیس بلد نیستم؛ حالا باید داد بزنم!»



## قرمز

مشتري: «آقا تلویزیون رنگی دارید؟»  
مغازه‌دار: «بله.»  
مشتري: «لطفاً یک قرمز را بدهید!»



# کلاغ‌های پی‌سواد

این کلاغ‌ها شمردن را بلد نیستند، به  
آنها کمک کن، کرم‌ها را بشمار و  
تعداد آنها را روی یک برگ بنویس.  
بعد کرم‌ها را رنگ کن!





## معرفی کتاب

# گر به به من میو داد



شعر «به یک سؤال رسیدم»، یکی از ده شعر زیبای کتاب «گر به به من میو داد» است که شعرهای آن را آقای ناصر کشاورز سروده‌اند و نقاشی‌های قشنگ آن کار آقای علی خدایی است.

حالا بیا قسمتی از این شعر را با هم بخوانیم:

دویدم و دویدم

به یک سؤال رسیدم:

کیه که توی دنیا

ماهی می‌ده به دریا؟

برف و تگرگ می‌سازه

درخت و برگ می‌سازه؟

به بلبلا آواز می‌ده

به موش دم دراز می‌ده؟

به آدمها خواب می‌ده

آفتاب و مهتاب می‌ده؟

جواب تو آسمونه

خدای مهربونه

هر بچه‌ای می‌دونه.

این کتاب را نشر افق با قیمت ۳۵۰ تومان به چاپ رسانده است.

تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷



# فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.

مبلغ اشتراک ششماهه ۱۵۰۰ تومان و یکساله ۳۰۰۰ تومان است.

مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر به نام

انتشارات شاهد واریز نمایید.

فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله شاهد کودک ارسال نمایید.

نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی، خیابان ملک الشعرا بهار شمالی، پلاک ۳

صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

## بچه‌های مجله

ریحانه رحمانی

فاطمه درویش زاد

ثمین اقدم شهسوار

علی حسن زاده

خشایار سلیمی

محمد حسن زاده

نگین کمندی

سپیده خوشحال

مریم رحمانیان

زهرا عسگری زادگان

محمد حسین حسینی زاده

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولد: .../.../۱۳۰۰

نشانی: .....

کد پستی: ..... تلفن: .....

یک سال

مدت اشتراک: ۶ ماه

# فرار فیل

توی یک جنگل قشنگ، یک فیل گنده و بدجنس زندگی می‌کرد.



او هر وقت می‌خواست برای آب تنی به برکه برود، تخم تمام پرنده‌ها را زیر پاله می‌کرد.



یک پرنده از طرف بقیه‌ی پرنده‌ها رفت و با فیل حرف زد، ولی فیل او را مسخره کرد و خندید.



روزی پرنده‌ها تصمیم گرفتند که با فیل حرف بزنند و به او بگویند که این کار را نکند.



● نویسنده و تصویرگر: امیر مفتون



یک روز فیل مثل همیشه به طرف برکه رفت...



پرنده‌ها تصمیم گرفتند که به کمک هم جلوی فیل بایستند و با او مبارزه کنند.



فیل به سرعت پا به فرار گذاشت و دیگر به آن جنگل برنگشت.



ناگهان تمام پرنده‌ها از راه رسیدند و ...

# جدول

**توجه:** بعد از حلّ جدول، ستون رنگی را بخوانید تا به رمز جدول برسید و به آدرس مجله برای ما بفرستید.

- ۱- پیامبر اسلام (ص) فرمودند: بهشت زیر پای او است.
- ۲- رنگ خون شهید و یکی از رنگ‌های پرچم ایران.
- ۳- میوه‌ی درخت نخل که بسیار پرخاصیت است.
- ۴- میوه‌ای که برای سرماخوردگی بسیار مفید است و دو نوع ترش و شیرین آن وجود دارد.
- ۵- ماه شهادت امام حسین(ع) و خانواده‌ی گرامی ایشان.
- ۶- ماهی بسیار بزرگ گوشتخوار که دندان‌های تیز دارد و در اقیانوس‌ها و دریاها زندگی می‌کند.
- ۷- یکی از اعضای بدن که با آن بو را حس می‌کنیم.
- ۸- خانه‌ی پرندگان.

● از برنده‌های عزیز خواهش می‌کنیم برای دریافت جایزه‌ی خود با ما تماس بگیرند.



طراح جدول: ابراهیم زارعی

تصویر گر: نسیم بهاری

|  |  |  |  |   |
|--|--|--|--|---|
|  |  |  |  | ۱ |
|  |  |  |  | ۲ |
|  |  |  |  | ۳ |
|  |  |  |  | ۴ |
|  |  |  |  | ۵ |
|  |  |  |  | ۶ |
|  |  |  |  | ۷ |
|  |  |  |  | ۸ |

برندگان جدول شماره ۲۱:

محمد صدر اصفی پور - تهران

امیر حسین جلالی تبار - کلاردشت

زینب طاهرخانی - تهران

# کیف پول

دیروز در خیابان  
یک کیف پول دیدم  
گفتم چه شانس خوبی  
من سمت آن دویدم

کیف قلمبه‌ای بود  
خوش حال‌تر شدم من  
در پولداری آن وقت  
مثل پدر شدم من

از پول‌هایش افتاد  
تا باز شد در آن  
گفتم چه شانس خوبی  
مال خودم شد الان





● عباسعلی سپاهی یونسی  
● تصویرگر: آرزو شمس

رفتم به سوی خانه  
آن کیف توی دستم  
گفتم به کیف آبی  
من صاحب تو هستم!

یک دفعه کیف آبی  
فریاد زد: پسر جان!  
من مال ارسلامم  
آن جا نشسته الان

دادم به صاحبش زود  
آن کیف مهربان را  
خوش حال دیدم آن وقت  
از کارم ارسلام را

# حرف شاهد



● گلدیس حکمی  
● تصویر گر: لاله ضیایی



# کربلا

آن روز در کربلا  
امام حسین در بلا

ذکر و دعا رو لبها  
عشق خدا تو دلها

اشک از چشمها می باره  
امام سجاد (ع) بیمار

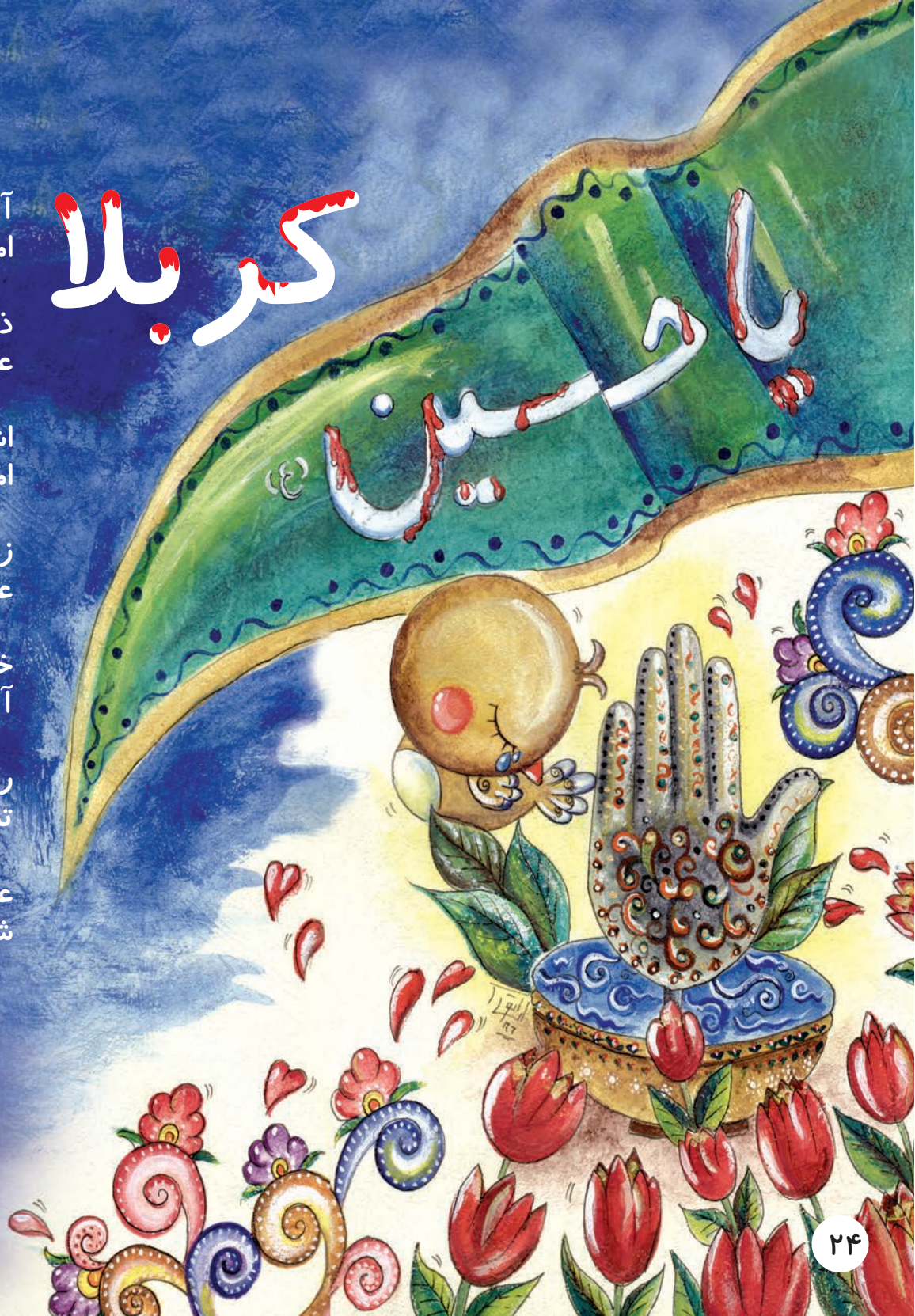
زینب هنوز بیداره  
عمه‌ای بی قراره

خورشید آمد دوباره  
آب نداره پیاله

رقیه هست سه ساله  
تشنه و بی قراره

علی اکبر نوجوان  
شهید شده در میدان

هما اسدزاده عطاردی  
تصویرگر: آرزو شمس



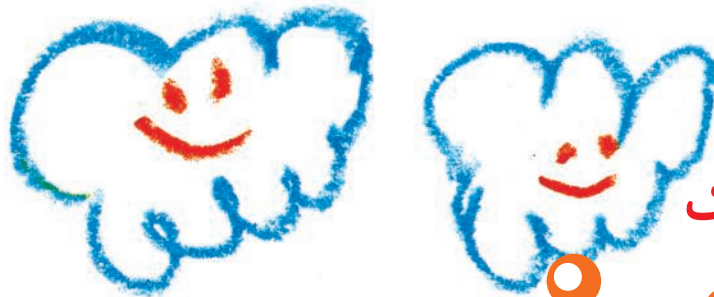
# موش خسیس

• یاسمن حسنی

روزی روزگاری در دهی دور افتاده موشی زندگی می کرد. این خانم موشه قصه‌ی ما یک عیب بزرگ داشت آن هم این بود که خسیس بود. با این که همه را دوست داشت ولی به هیچ کس چیزی نمی داد. یک روز زنگ تلفن به صدا در آمد، خاله سوسکه پشت خط بود و با لحنی مهربان گفت: «سلام خاله موشه، من می خواهم آتش نذری درست کنم ولی لوبیا ندارم و می خواستم با اجازه‌ی شما کمی لوبیا بگیرم.» خاله موشه گفت: «نخیر، من اصلاً دوست ندارم لوبیاها را به تو سوسکه سیاه بدم.» خاله سوسکه خیلی ناراحت شد و خداحافظی کرد. فردای همان روز دختر خاله سوسکه یک سینی آتش برای خاله موشه آورد. خاله موشه گفت: «ولی من که به شما لوبیا ندادم، شما چرا به من آتش می دهید؟»

او جواب داد: «ما نباید بدی را با بدی جواب بدهیم.» خاله موشه خیلی خجالت کشید. خاله موشه گفت: «بگو ببینم اگر مادر تو از من دل خور نیست، پس چرا خودش آتش را نیاورد؟»

دختر خاله سوسکه جواب داد: «مادرم امروز خیلی سرش شلوغ بود و باید به همسایه‌ها آتش می داد، به خاطر همین نیامد ولی فردا با هم به دیدنتان می آییم.» فردای آن روز خاله سوسکه با دخترش به دیدن خاله موشه رفتند.





▲ امیر رضا عبد الهی ۸-ساله از تهران



▲ آناهیتا صفار ۵/۵-ساله



▲ زهرا عرفان ۷-ساله از کاشان



▲ نیوشا ترابی ۴/۵-ساله از کرمان



▲ ملیکا مرجانی - کلاس دوم از تهران



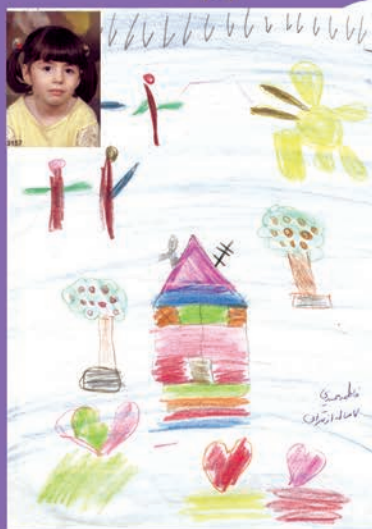
▲ مژگان جعفری از بوشهر



ما به بچه‌هایی که در مورد فداکاری،  
مقاومت و شجاعت نقاشی برای ما  
بفرستند، جایزه می‌دهیم و نقاشی  
آنها را در قاب مخصوص این صفحه  
می‌گذاریم.



ارشیان روزی-۷ ساله



فاطمه حمیدی-۷ ساله از تهران



نیلوفر شیرین زبان



راضیه اکبری-۵ ساله از شیراز



سیما تاتلاری از تهران



مائده شعبانی نیاک-۷ ساله



محمد حسین شیرین زبان



فاطمه مزینان



مهدی محبوبی



علی فتحی



الناز مزینان



زهرا رشمه ای



امیر حسین صمصام نیا



زهرا برزو



خاطره رشمه ای

# آثار بچه ها

می آیی با هم بریم هیئت؟

عکس: حمیدرضا هشتی